

تشریح ایمان به «آیات الهی» از میان هفت متعلق ایمان

همان طور که گفته شد (در پست هفت متعلق ایمان)، براساس آیات قرآن کریم، فرد مومن به هفت چیز ایمان دارد: ۱- الله، ۲- غیب، ۳- ملائکه، ۴- انبیاء، ۵- کتاب، ۶- آخرت و ۷- آیات الهی.

در طول سالیان، اندیشمندان مسلمان و ادیان دیگر بر روی شش متعلق اول پژوهش‌های فراوانی انجام داده‌اند اما آنچه از آن غفلت شده **متعلق هفتم** یا **آیات الهی** است؛ باید به این نکته توجه کرد که ایمان به آیات الهی مقوله‌ای جدا از ایمان به آیه‌های قرآن است، چرا که ایمان به آیه‌های قرآن در متعلق ایمان به کتاب ذکر شده است.

بنا بر این در این جا پرسش اصلی این است که این آیات الهی چیست؟

واژه‌ی «آیه» قدمتی بالغ بر چهارهزار سال دارد. ریشه‌ی آن به زبان آرامی برمی‌گردد و به معنی «اشاره» است؛ به زبان شیواتر یعنی هر چیزی به حقیقتی اشاره دارد.

در یک جمله آیت را می‌توان این گونه تعریف کرد: «**آیت، نشانی حبس شده در پدیده‌ها از جانب خدا است.**»

در توضیح این طور می‌توان گفت که شایسته است انسان تمام عالم را باید نشانه‌گذاری شده ببیند؛ این نشانه‌ها زبان سخن گفتن خداوند با انسان است. در یک مثال ساده این موضوع را می‌توان این گونه ملموس کرد: فرض کنیم که می‌خواهیم به یک کشور خارجی، مثلاً ژاپن، سفر کنیم؛ چون ما می‌خواهیم با مردم آن جا ارتباط برقرار کنیم قاعدتاً ما باید زبان آن‌ها را یاد بگیریم نه آن‌ها. نیز همان طور که می‌دانیم زبان یک قرارداد است، به این معنی که مثلاً به شیئی «دیوار» در زبان فارسی "دیوار" در زبان انگلیسی "wall"، در زبان عربی "جدار" و در سایر زبان‌ها واژه‌های دیگر اطلاق می‌شود. پس این قرارداد از مکانی به مکان دیگر تفاوت می‌کند و یا حتی در زمان‌های مختلف تاریخی متفاوت بوده و خواهد بود. این ماهیت قرارداد‌های انسانی است.



حال در مورد «آیت» که زبان سخن گفتن خدا با خلق است باید گفت که ما باید زبان او را یاد بگیریم. آیت‌ها واژه‌های این زبان هستند، که انسان می‌تواند با یادگیری آیت‌های جدید، هر لحظه آموختن این زبان را تکمیل کند؛ و همچنین باید مدنظر داشت که قرارداد زبان خداوندی از نوع قراردادهایی است که برخلاف قرارداد‌های انسان‌ها، از ازل تا به ابد ثابت و لایتغیر بوده است.

نکته‌ی دیگری که در این جا حائز اهمیت است این است که ریشه و پایه‌ی حکمت نیز آیه است. بر همین اساس هر کس بتواند آیت موجود در پس پرده‌ی پدیده‌ها، یا به زبان دیگر این ایما و اشاره‌ها، را کشف کند «حکیم» است؛ به همین میزان فرد هر قدر آیت

بیشتری بدانند حکیم تر است زیرا حکیم بودن ذودرجه است به گونه ای که «الله»، طبق آیات قرآن، حکیم کامل و مطلق است و خود قرآن نیز حکیم خوانده شده است. در یک کلام دریافتن اشاره های خداوند یا آیات، «حکمت» است.



نکته ی تکمیلی در تفاوت حکمت از فلسفه:

همان طور که اشاره شد اساس حکمت «آیه» است، اما اساس فلسفه «آرخبه» (کلمه ی یونانی) است؛ و از این جا اولین رگه های تفاوت حکمت و فلسفه مشخص می شود. خداوند در قرآن می فرماید: «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ» یعنی حکمت آن قدر ارزشمند است که پروردگار عالم آن را به هر که "بخواهد" عطا می کند و آن، طبق آیات مصحف شریف، "خیر کثیر" است. آن چه این جا مورد تاکید است توجه به این نکته است که نباید حکمت همان فلسفه انگاشته شود چرا که تاریخ، فیلسوفان ملحد و کافر زیادی به خود دیده است، در حالی که اگر خیر کثیر به آن ها رسیده بود حداقل این بود که کافر نبودند؛ این در حالیست که امکان ندارد حکیمی کافر باشد. اما دو فیلسوف با درجه فیلسوفی یکسان، یکی می تواند، مانند علامه طباطبایی، مومن و موحد و دیگری، مثل دیوید هیوم، که به الحد خودش اعتراف کرده، کافر و مشرک باشد.